

چین هیئت‌های تبلیغاتی بین‌المللی را برای معرفی برنامه‌ها و عقایدش به خارج از کشور اعزام کرد؛ با این حال، وضعیت ایدئولوژیک در چین پیچیده است. ایدئولوژی رسمی مورد حمایت حکومت چین با ارزش‌های سنتی رایج مورد حمایت مردم عادی ناسازگار است. علاوه بر این، حتی مارکسیسم، به عنوان ایدئولوژی رسمی که در ظاهر مدیریت داخلی را هدایت می‌کند نیز با فرهنگ سنتی چینی که به سیاست خارجی جهت می‌دهد، تفاوت دارد. به طور کلی، سه ایدئولوژی قدرتمند برای تأثیرگذاری بر سیاست‌گذاری خارجی چین در حال رقابت‌اند:

اول، مارکسیسم ایدئولوژی رسمی حزب کمونیست چین است، اما بر واقعیت سیاست خارجی چین تأثیر محدودی دارد. حکومت چین اعلام کرده است که مارکسیسم باید همه‌زمینه‌های کاری این حزب را هدایت کند، به نحوی که «برای توسعه این فرهنگ باید از رهنمودهای مارکسیسم پیروی کنیم و تلاش‌های خود را بر مبنای فرهنگ چینی استوار کنیم [...]». ما باید به سازگار کردن مارکسیسم با شرایط چین ادامه دهیم، آن را به روز نگه داریم و جذابیت مردمی آن را افزایش دهیم.^{۱۸} با وجود این، وقتی حکومت چین سیاست خارجی خود را توضیح می‌دهد از ذکر مارکسیسم اکراه دارد.

دولت چین از زمان اتخاذ سیاست درهای باز و اصلاحات در سال ۱۹۷۸ مدعی استفاده از مارکسیسم به عنوان یک اصل راهنما در سیاست خارجی خود نبوده است و بی‌تردید دلیل این امر تناقضی است که میان ایده مرکزی مبارزه طبقاتی در مارکسیسم با تأکید بر همکاری بین‌المللی ملهم از اصل «درهای باز» وجود دارد. در ادامه، انتخاب سیاست توسعه مسالمت‌آمیز به عنوان یک اصل بنیادی، هدایت سیاست خارجی از طریق مارکسیسم را ناممکن ساخت. اصل توسعه مسالمت‌آمیز در سال ۲۰۰۴ با [انتخاب] هو جین تائو به عنوان دبیر حزب به اجرا درآمد و از آن زمان به عقیده متعارفی تبدیل شد که سیاست خارجی چین را هدایت می‌کند تا جایی که اکنون تغییرناپذیر شده است؛^{۱۹} چون مبارزه طبقاتی هسته اصلی مارکسیسم است و احتمالاً نمی‌تواند با توسعه مسالمت‌آمیز همسو شود، بلکه برعکس، بازگشت به مبارزه طبقاتی در سیاست‌گذاری خارجی تصویر بین‌المللی تهاجمی تری را به چین اعطا می‌کند.

دوم، در پی اصلاحات سیاسی دنگ شیائوپنگ در سال ۱۹۷۸، «پراگماتیسم اقتصادی» به ایدئولوژی مورد قبول حکومت و مردم عادی در چین تبدیل شده است؛ چون پتانسیل برای یک جنگ جهانی دیگر به شکل قابل توجهی فروکش کرده بود، رفاه اقتصادی به اصل مرجعی برای قضاوت درباره مناسب بودن یک ایدئولوژی در چین تبدیل شد. دستاوردهای اقتصادی کشور در چهار دهه گذشته، پایگاه اجتماعی قدرتمندی برای ارزش‌های پراگماتیسم اقتصادی ایجاد کرده است.

حکومت چین از سال ۲۰۱۳ رشد اقتصادی را اولویت اصلی خود ذکر نکرده است، اما اغلب مردم چین همچنان اقتصاد را پایه قدرت همه‌جانبه ملی می‌دانند و از ارتقای منافع اقتصادی به سطح یک هدف اصلی سیاسی حمایت می‌کنند. پراگماتیسم اقتصادی مشروعیت خود را در چین تا حد زیادی از طریق این استدلال مارکسیستی تثبیت کرده است که اقتصاد پایه روبنای سیاسی است، چشم‌اندازی که شباهت‌های خاصی با ناسیونالیسم اقتصادی آمریکایی دارد، همان‌طور که استیو بنن ارائه کرده است.^{۲۰} در خصوص سیاست‌گذاری خارجی، هر دو [چشم‌انداز] منافع استراتژیک را از منظری اقتصادی تعریف می‌کنند و بر اهمیت تجارت خارجی تأکید می‌کنند؛ در عین حال، هر دو [چشم‌انداز] تمایلی به قبول مسئولیت بین‌المللی ندارند و مشتاق‌اند از زیر بار حفظ نظم جهانی دربروند. به همین دلیل بود